

نقش ابوحنیفه اسکافی در تاریخ بیهقی

اولین نمونه‌ی نویسندگی خلاق مشترک^۱ در ادبیات فارسی

پلی میان «متن آرایبی» با شعر و «استناد» به شعر

چکیده:

ابوحنیفه اسکافی، شاعر و حکیم قرن پنجم را باید شخصیتی یگانه در تاریخ بیهقی قلمداد کرد. بیشترین اشعار منقول در این اثر سترگ، از آن اوست. از ۳۲۵ بیت شعر فارسی حاضر در تاریخ بیهقی، ۲۵۰ بیت ساخته‌ی ابوحنیفه اسکافی است، و از مجموع اشعار عربی و فارسی موجود در این تاریخ، نزدیک به ۵۵ درصد ابیات سروده‌ی اوست. چرا اسکافی در تاریخ بیهقی حضوری چنین پررنگ دارد؟ پاسخ به این سوال را باید در دو نقطه جست: یک) نقش اسکافی در تقویت استناد تاریخی و تزیین متن بیهقی، دو) سهم او در آفرینش متن خلاق مشترک با بیهقی. نویسندگی مشترک -همانطور که از عنوانش پیداست- به ساختن متنی واحد در اثر فعالیت دو یا چند نفر اشاره دارد. به تعداد ترکیب‌های ممکن از افراد و نحوه‌ی تشریح نوشتار، روش‌های گوناگون برای نویسندگی مشترک می‌توان متصور شد. بیهقی با «همکاری» اسکافی و درخواست شعر از او، طرحی در ادغام نظم و نثر فارسی در می‌اندازد که در نوع خود بی‌نظیر است: نویسندگی مشترک مورخ و شاعر. او با اتکا به قدرت شاعری اسکافی، سعی می‌کند تاریخ خود را با ابیات او زیبایی ببخشد، و همزمان، آن را مستندتر روایت کند. بیهقی در دو جا به اسکافی شعر سفارش می‌دهد و قصاید او را فراخور تاریخ و آراینده‌ی متن خود می‌خواند. در این مقاله با بررسی زندگی و زمانه‌ی اسکافی بر اساس منابع و تذکره‌ها، ابتدا جایگاه او را در تاریخ و جغرافیای عصر غزنوی مشخص می‌کنیم، سپس به حضور و نقش شعرش در تاریخ بیهقی خواهیم پرداخت.

کلیدواژه‌ها: ابوحنیفه اسکافی، تاریخ بیهقی، سندیت تاریخی اشعار، تزیین متن با شعر، نویسندگی مشترک

^۱ Collaborative Writing / Joint Authorship

نثر بیهقی آغازی‌ست بر بهره‌گیری استادان نثر فارسی از امثال و شواهد شعری، به قصد تزئین متن. پیش از بیهقی، در دو نثر سرشناس عصر سامانی یعنی «تاریخ طبری» و «تفسیر طبری» حتی یک بیت هم در مقام شاهد یا برای آراستن نیامده است. در کتاب‌هایی نظیر «تاریخ سیستان / ق ۵» و «تاریخ گردیزی / ق ۵» و «حدودالعالم / ق ۴» نیز تمام اشعار منقول، متأثر از واقعه‌ها هستند و مستندند (بهار، ۱۳۴۹: ۶۹).

اما ابیات حاضر در تاریخ بیهقی با دو هدف نقل شده‌اند:

۱- آرایش و تزئین متن ۲- سندیت تاریخی (بازورث، ۱۳۸۴: ۱۶۳).

ابیات آرایشی حاضر در تاریخ بیهقی از شاعرانی ذکر می‌شود که در مکان و زمان رخداد روایت شده حضور نداشته‌اند و شعرشان در وصف و شرح آن حادثه نیست. این ابیات تزئینی، از لحاظ محتوایی، تعلیمی و حکمت‌آموزند.

حضور ابیات مستند در تاریخ بیهقی نیز به این شکل است که کسی در ذکر حادثه‌ای ابیاتی سروده، بیهقی آن ابیات از-پیش-موجود را یافته و بخش‌هایی از آن را به متن خود افزوده تا متنش را بیشتر قابل استناد کند؛ مانند دو بیت از عنصری در شرح فتح سلطان محمود. (بیهقی، ۱۳۹۰: ۷۲۹).

جز این که بلندترین اشعار حاضر در تاریخ بیهقی اثر ابوحنیف اسکافی‌ست، از دیگر جوانبی که ابیات او را از سایر ابیات حاضر در تاریخ بیهقی متمایز می‌کند، تفاوت سندیت تاریخی آن‌هاست. اشعار اسکافی نه در زمان و مکان رخ‌دادن وقایع سروده شده‌اند، نه بی‌تأثیر از آن رویدادها هستند. بیهقی بر اساس تاریخی که روایت می‌کرده، به اسکافی شعر سفارش می‌داده، و اسکافی می‌نوشته است. بیهقی معتقد است که وجود نثر و نظم در کنار یکدیگر، قدرت کلام او، و قابلیت استنادی تاریخش را تقویت می‌کند: «... [در شرح جنگ دندانقان، باید] فاضلی، بی‌تی چند شعر گفتی، تا [در تاریخ من] هم نظم بودی و هم نثر... تا اکنون که این تاریخ اینجا رسانیدم، از فقیه بوحنیفه، ایده الله، [شعری در یادداشت آن جنگ و هزیمت مسعودی] بخواستم و وی بگفت و سخت نیکو گفت» (بیهقی، ۱۳۹۰: ۶۷۹).

با عنایت به این مختصر، می‌توان دو قصیده‌ی اول و آخر اسکافی در تاریخ بیهقی را -که به درخواست خود بیهقی ساخته و پرداخته شده‌اند-، پلی میان تزئین متن با شعر و استناد به شعر در نظر گرفت؛ و بیهقی را نه فقط پیشاهنگ استفاده از ابیات تزئینی در نثر فارسی، بلکه آغازگر نویسنده‌گی خلاق مشترک در ادبیات فارسی نیز باید دانست. نویسنده‌گی مشترک به نوعی از نوشتار می‌گویند که خلق آن با همکاری دو یا چند نویسنده صورت می‌گیرد (وودمنسی و جسزی، ۱۹۹۴: ۴۱۸). چهار حالت می‌توان برای نویسنده‌گی مشترک در نظر گرفت:

- ۱) دو یا چند نویسنده تمام متنی را با همکاری هم خلق می‌کنند.
 - ۲) دو یا چند نویسنده در خلق بخشی از متنی با هم همکاری می‌کنند.
 - ۳) یک یا چند نفر متن شخصی دیگر را اصلاح یا بازنویسی می‌کنند.
 - ۴) یک یا چند نفر برای خلق متنی بر اساس ایده‌های یک یا چند نفر دیگر با هم همکاری می‌کنند. (ماکو هیل، ۲۰۰۳: ۹)
- با توجه به این دسته‌بندی، همکاری بیهقی با اسکافی از نوع دوم است.

۱. ابوحنیفه اسکافی کیست؟

[تاریخ سلطنت پادشاهان یادشده در این بخش: مسعود غزنوی: ۴۲۱ تا ۴۳۲ هـ. ق.، فرخزاد غزنوی: ۴۴۳ تا ۴۵۱ هـ. ق.، ابراهیم غزنوی: ۴۵۱ تا ۴۹۲ هـ. ق.]

۱-۱) سن و سال اسکافی با تشکیک در مفهوم «جوان»

بوحنیفه اسکافی شاعری است که در نیمه‌ی قرن پنجم می‌زیست و در زمان پادشاهی فرخزاد غزنوی بی‌مشاهره و مزد، درس ادب داشت و رایگان مردم را علم می‌آموخت. (بیهقی، ۱۳۹۰: ۳۲۴). دیدار او با بیهقی در همان زمان فرخزاد رخ داد. در روایت این ملاقات، بیهقی اشاره‌ای به سن و سال اسکافی نمی‌کند، اما در وصف او از دو تعبیر «جوان» و «استاد» بهره می‌برد. جوان که جوان است و معنایش مشخص است، اما شاید تدقیق در تعبیر استاد خالی از لطف نباشد: «مرا صحبت افتاد با/استاد بوحنیفه اسکافی و شنوده بودم فضل و ادب و علم وی، سخت بسیار» (همان: ۳۲۴). با بررسی تاریخ بیهقی متوجه می‌شویم که راقم آن، به جز در یادکرد بونصر مشکان،

در استفاده از شاخص «استاد» برای افراد، اصلاً گشاده‌دست نیست و فقط از سه همعصر خود با شاخص /استاد یاد می‌کند: استاد ابو عثمان اسماعیل عبد الرحمن صابونی (همان: ۵۲۵)، استاد محمود وراق (همان: ۳۱۰) و استاد عبدالرحمن قوآل (همان: ۱۱۰). از این سه، مسن‌تر بودن صابونی از بیهقی و پیشکسوتی وراق -در تاریخ‌نویسی- مسجل است. اسامی باقی افرادی که بیهقی از آن‌ها با شاخص استاد نام می‌برد از این قرار است: استاد ابوریحان، استاد رودکی و استاد سخن لیبی. جایی هم از عنصری و فرخی و عسجدی و زینبی با عنوان «استادان عصرها» یاد می‌شود که از این چهار، سه شاعر نخست، چندین سالی پیش از نگارش تاریخ بیهقی در گذشته‌اند. می‌بینیم که بنا بر رفتار زبانی بیهقی، استاد خواندن اسکافی، علاوه بر فضل، باید از باتجربگی و پیشکسوتی او ناشی شده باشد. هر چند بیهقی، اسکافی را در این کتاب «جوان» خوانده است، اما می‌توان گمانه برد که این جوانی، با آن جوانی پربسامد در تاریخ بیهقی که بر بی‌تجربگی و کم‌سنی دلالت می‌کند، نسبتی ندارد؛ چنان که در همین کتاب مشاهده می‌کنیم که بیهقی ۴۶ ساله، جوان خوانده می‌شود: «و شغل دیوان رسالت وی را امیر داد -در خلوتی که کردند- به خواجه بوسهل زوزنی، چنان که من نائب و خلیفت وی باشم، و در خلوت گفته بود که اگر بوالفضل سخت جوان نیستی، آن شغل به وی دادیمی» (همان: ۶۴۴). برای این جوان می‌شود معنایی برابر با «دور از نشانه‌های پیری» هم در نظر گرفت: «همیشه این پادشاه کامروا باد و از ملک و جوانی برخوردار باد» (همان: ۴۱۳). فروزانفر با استناد به این بیت بوحنیفه اسکافی «از آن که هستم از اهل غزنی و جوانم نیز/همی نبینم مر علم خویش را بازار» نتیجه می‌گیرد که اسکافی در زمان فرخزاد جوان بوده است (فروزانفر، ۱۳۸۷: ۱۹۴). به گمان راقم این سطور، از این جوان، معنای سلامت و غیر کاهل نیز قابل دریافت است. دیگر دقیقه‌ای که ما را به میانسال بودن اسکافی در عهد فرخزاد غزنوی رهنمون می‌کند این است که بیهقی در عصر فرخزاد از اسکافی قصیده‌ای در شرح بر تخت نشستن مسعود غزنوی طلب کرده و چنین درخواستی از کسی که زمانه‌ی مسعود غزنوی را ندیده و نفهمیده، چندان معقول نیست.

۲-۱) شهر ولادت و عصر حیات اسکافی: مذاقه‌ای در چند متن

باید معتبرترین روایت از احوالات اسکافی را، اول از همه، در خود تاریخ بیهقی جست، چرا که بوفضل دبیر، او را از نزدیک درک کرده بود. بنا بر روایت بیهقی، اسکافی اهل غزنین است: «و

چون در اول این تاریخ فصلی دراز بیاوردم در مدح غزنین، این حضرت بزرگوار که پاینده باد، آن واجب دارم و فریضه بینم که کسانی که از این شهر باشند و در ایشان فضلی باشد، ذکر ایشان بیاوردن، خاصه مردی چون بوحنیفه که کمتر فضل وی شعر است» (بیهقی، ۱۳۹۰: ۴۳۲). در بیتی که بندی پیش‌تر از قول اسکافی ذکر شد نیز می‌بینیم که او خود را اهل غزنی می‌خواند. دومین منبعی که در آن از محل تولد و عصر اسکافی سخن می‌رود، لباب‌الاباب عبدالرحمن عوفی‌ست. او در این کتاب اسکافی را اهل مرو و از شاعران دربار سنجر می‌داند: «از شعرای مرو بود و در عهد دولت سنجر والی ولایت سخن‌پروری شد» (عوفی، ۱۳۶۱: ۶۶۲). با عنایت به آنچه پیش‌تر از بیهقی نقلش رفت، ادعای مروزی بودن اسکافی غلط است و باید به قول بیهقی درباره‌ی غزنوی بودن او اعتماد کرد. حضور او در دربار سلطان سنجر نیز معقول به نظر نمی‌رسد. حتی اگر او را در زمان دیدار با بیهقی ۲۰ ساله هم در نظر بگیریم، از این دیدار تا سلطنت سنجر سلجوقی در تاریخ ۵۱۱ هـ. ق. بیش از شصت سال فاصله است و در این زمان اسکافی باید حداقل ۸۰ سال داشته باشد. چه زنده ماندن و چه والی ولایت سخن‌پروری شدن در این سن بسیار بعید به نظر می‌رسد. دلیل دیگری که برای رد هم‌عصر بودن اسکافی با سلطان سنجر می‌توان اقامه کرد، چهارمقاله‌ی عروضی سمرقندی‌ست. در حکایت اول این کتاب در بخش شاعری، اینگونه به نام بوحنیفه اسکافی اشاره شده است: «و اما اسامی ملوک آل ناصرالدین [غزنویان] باقی ماند، با مثال عنصری و مسجودی و فرخی و بهرامی و زینبی و برزجمهر قائی و مظفری و منشوری و منوچهری و مسعودی و قسار امی و ابوحنیف اسکاف و راشدی و ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان و محمد ناصر و شاه بورجا و احمد خلف و عثمان مختاری و محدود السنائی» (عروضی سمرقندی، ۱۳۲۷: ۴۴)؛ و این بر خلاف نظر استاد دهخداست که فرموده‌اند: «در چهارمقاله اسم ابوحنیفه دیده نمی‌شود، فقط نام اسکافی دبیر در آن می‌آید» (دهخدا، ۱۳۷۷: ۶۳۰). چهارمقاله دقیقاً ۱۰۰ سال پس از سلطنت ابراهیم غزنوی و درست در زمان درگذشت سلطان سنجر، بین سال‌های ۵۵۱ تا ۵۵۲ هـ. ق. نوشته شده است (صفا، ۱۳۶۹: ۹۶۱). در این کتاب، اسکافی، شاعر دربار غزنوی شمرده می‌شود، نه شاعر بارگاه سلطان سنجر سلجوقی که عروضی سمرقندی در دوره‌ی سلطنت او می‌زیست. بنا بر گزارش بیهقی نیز ابوحنیفه در زمان سلطنت ابراهیم غزنوی به دربار راه می‌یابد: «تا تخت ملک به خداوند سلطان معظم ابراهیم رسید، به خط فقیه بوحنیفه چند کتاب دیده بود و خط و لفظ او را بیسندیده و فال خلاص گرفته، چون به تخت ملک رسید، از بوحنیفه پرسید و شعر خواست، وی قصیده‌ای گفت و صلت یافت و بر اثر

آن قصیده‌ای دیگر درخواست، و شاعران دیگر پس از آنکه هفت سال بی‌تربیت و بازجست و صلت مانده بودند، صلت یافتند. بوحنیفه منظور گشت، و قصیده‌های غراً گفت» (بیهقی، ۱۳۹۰: ۴۱۶). دو اثر مهم بعدی که در آن‌ها از محل تولد و زمانه‌ی اسکافی یاد شده است، در فاصله‌ای بسیار نزدیک به هم و در ابتدای قرن یازدهم خلق شده‌اند: هفت اقلیم اثر امین احمد رازی، و عرفات العاشقین و عرصات العارفین اثر محمد اوحدی دقاقی بلیانی.

رازی او را مداح مسعود غزنوی می‌گیرد: «بعد از کسب کمال حضرت سلطان مسعود بن محمود را ملازم گرفت» (رازی، ۱۳۴۰: ۳۵۷). این ادعا غلط است، و به گمان بنده این غلط، ناشی از ماضی پنداشتن، نه شرطی خواندن سطرهایی است که بیهقی به اسکافی گفته است: «...هر چند تو در روزگار سلطانان گذشته بودی که شعر تو دیدندی و صلت و نواخت مر ترا کمتر از آن دیگران نبودی...» (بیهقی، ۱۳۹۰: ۳۲۴)؛ در این جا «هرچند» باید به معنای «اگر» خوانده شود، نه به معنای «با اینکه»؛ و واو میان «دیدندی» و «صلت»، واو عطف نیست، بلکه واو تعلیل است. مضاف بر این، بنا بر نص تاریخ بیهقی - که بالاتر مرقوم شد - اسکافی در عصر ابراهیم غزنوی و ۲۰ سال بعد از مرگ مسعود، به دربار غزنویان راه یافت.

اوحدی بلیانی هم در دو جا به اسکافی اشاره می‌کند. یکی در مدخل «زینتی علوی» که چنین می‌گوید: «و با ابوحنیفه اسکافی نیز، در اواخر، به مجلس سلطان ابراهیم بن مسعود رسیده» (بلیانی، ۱۳۸۹: ۱۶۴۰)؛ و دیگر جا، در خود مدخل ابوحنیفه اسکافی. نویسنده‌ی عرفات العاشقین، مانند احمد رازی، به غلط معتقد است که بوحنیفه ابتدا در مجلس مسعود غزنوی مدح گفتن گرفت (همان: ۱۵۳). علامه دهخدا در مدخل «اسکاف» (دهخدا، ۱۳۶۹: ۲۳۳۱) ابوحنیفه اسکافی را معاصر، نه مداح مسعود غزنوی دانسته که این قول محکم است و پیش‌تر به دلیل آن اشاره شد. اوحدی بلیانی با استناد به مجمع‌النوادیر عروضی سمرقندی، او را وزیر سامانیان می‌پندارد که این هم نادرست است، چرا که در این کتاب دو اسکافی داریم، یکی شاعر و یکی وزیر دربار آل سامان، و احمد رازی این دو را با هم خلط کرده و از پی همین اشتباه، اسکافی را شاگرد فارابی پنداشته، حال آن که فارابی ۱۲۰ سال پیش از سلطنت مسعود غزنوی درگذشته است. در نهایت نیز رازی، از قول عوفی، او را اهل مرو می‌خواند که این نیز - چنان که رفت - معتبر نیست.

شخصیت ابوحنیفه اسکافی در مجمع‌الفصحا اثر رضا قلی خان هدایت، مخلوطی از تمام تذکره‌های فوق‌الذکر است. او همانند عوفی و رازی، شغل اسکافی را کفاشی دانسته است. این در حالی است که در تاریخ بیهقی هیچ اشاره‌ای به شغل بوحنیفه نشده و این اعتقاد مسلماً از خود

واژه‌ی «اسکاف» به معنای کفاش حاصل شده است (همان: ۲۳۳۱). در مقبول افتادن این باور که بوحنیفه کفشگر بوده، باید عروضی سمرقندی را نیز دخیل دانست، زیرا شهرت بوحنیفه را اسکاف ضبط کرده است، حال آن که بیهقی هر بار از بوحنیفه نام می‌برد، او را اسکافی، نه اسکاف می‌خواند. می‌توان این اسکافی را به اهل «اسکاف» تعبیر کرد که شهری بوده در نهروان عراق و بزرگان و اهالی فضلی از آنجا برخاسته بودند (همان: ۲۳۳۱). با آن که بیهقی بوحنیفه را اهل غزنین می‌خواند، درباره‌ی اصالتاً از اسکاف بودن بوحنیفه می‌توان بنا بر قول آرتور پوپ چنین اجتهاد کرد که «در ایران نسبت مکانی طی چند قرن نشانه‌ی زادگاه خانوادگی بوده و امکان داشته که وجه انتساب تیره‌ای از یک خاندان باشد که مدت‌ها پیش از زادگاه خود به جای دیگری کوچیده است» (پوپ، ۱۳۸۷: ۲۶۱۶). هدایت به تقلید از عوفی و به اشتباه، اسکافی را مروزی می‌خواند و با تقلید کامل از عرفات العاشقین او را دبیر نوح بن منصور سامانی می‌داند (هدایت، ۱۳۸۲: ۳۱۰).

۱-۳) اشعار اسکافی و ارزشگذاری آن‌ها

جز همان چهار قصیده‌ی بلند که از اسکافی در تاریخ بیهقی ضبط شده، کمتر از انگشت دو دست، بیت و رباعی از او باقی مانده است، که البته انتساب آن‌ها به اسکافی متقن نیست. به عبارتی، بیهقی ناجی بوحنیفه اسکافی در تاریخ ادبیات فارسی است. او در وصف قدرت شاعری و تردستی اسکافی در سرایش شعر، چنین می‌گوید: «و اگر این فاضل از روزگار ستمکار داد یابد و پادشاهی طبع او را به نیکوکاری مدد دهد، چنانکه یافتند استادان عصرها چون عنصری و عسجدی و زینبی و فرخی، رحمه الله علیهم اجمعین، در سخن موی بدو نیم شکافد و دست بسیار کس در خاک مالد» (بیهقی، ۱۳۹۰: ۳۳۱). جالب آن که در تاریخ بیهقی دوبار فقط واژه‌ی «ایران» آمده است که هر دو بار در اشعار اسکافی است.

علامه دهخدا در مدخل *ابوحنیفه اسکافی غزنوی* آورده است: «در لغتنامه‌ها به اشعار ابوحنیفه تمثّل کرده‌اند، از جمله: چون آب بگونه‌ی هر آوند شوی.

یا

با دوات و قلم و شعر چه کار است ترا

خیز بردار تش و دستره و بیل و پشنگ (دهخدا، ۱۳۷۷: ۶۳۰)

اسکافی در میان شاعران همدوره‌ی خود سرشناس بوده است، چنان که سنایی دو جا به شعر او ارجاع می‌دهد:

تاج و کان موافقان سخن

وقت تحسین شعر میرحسن

از پس از بوحنیفه اسکافی

که بر اشراف دارد اشرافی (سنایی، کارنامه بلخ: بیت ۳۰۴)

و

نیستی اندر طریق شعر گفتن آنچنانک

بوحنیفه گفت در شعری برای عنصری

اندرین یک فن که داری وان طریق پارسی ست

دست، دست توست، کس را نیست با تو دآوری (سنایی، ۱۳۸۰: ۶۳۹)

از دیگر سو، سی. ای. باثورث، بوحنیفه را در شاعری کم‌مهارت می‌خواند (بازورث، ۱۳۸۵: ۲۱) و علامه فروزانفر در وصف او می‌نویسد: «بوحنیفه اسکافی فکر پخته‌ای نداشته و کار او شاعری نبوده، زیرا آن ابیات به اشعار علما و فقها شبیه‌تر است تا به گفتار شعرا» (فروزانفر، ۱۳۸۷: ۱۹۶).

۲. نقش شعر در تاریخ بیهقی، دقتی سبک‌شناسانه

چنان که در مقدمه آمد، نقل اشعار عربی و فارسی در تاریخ بیهقی دو علت دارد: «سندیت تاریخی» و «آرایش متن». تاریخ بیهقی مقدمه‌ای بر استفاده‌ی تزئینی از شعر در متون فارسی‌ست و یکی از عللی که نثر بیهقی از آغازگران سبک بینابین در نظر گرفته می‌شود، همین قافله‌سالاریش در حضور ابیات زینتی عربی و فارسی در نثر است. صد سال پس از شروع نثر فنی عربی در بغداد (قرن چهارم)، اثرات آن به خراسان رسید (شمیسا، ۱۳۷۷: ۵۰) و استفاده از اشعار و امثال، بخصوص اشعار و امثال عربی، مبدل به گرایشی میان شاعران و دبیران شد که میان آن‌ها و مردمان عصرشان فاصله می‌انداخت و فضلشان می‌بخشید. این فاضل‌نمایی طی چند قرن به فضل‌فروشی انجامید و زمینه‌ی فساد نثر فارسی را مهیا کرد (شهیدی، ۱۳۴۱: یج). تاریخ

بیهقی از نمونه‌های معتدل حضور اشعار و ابیات آرایشی عربی و فارسی در نثر است. از ۴۶۰ بیت این کتاب، ۱۲۵ بیت حالت تزئینی و ۲۵۶ بیت سندیت تاریخی دارد. دو قصیده از اسکافی با مجموع ۷۹ بیت نیز باید تزئینی-تاریخی قلمداد شود که در بخش چهارم این تحقیق به آن خواهیم پرداخت. از ۱۲۵ بیت تزئینی در این کتاب، ۶۱ بیت فارسی و ۶۴ بیت عربی‌ست. اگر حجم ۷۳۵ صفحه‌ای کتاب بیهقی استاد یاحقی را ملاک قرار دهیم، حدوداً در هر شش صفحه از این کتاب یک بیت تزئینی درج شده است که این مقدار در قیاس با بهره‌گیری افراطی از ابیات تزئینی در قرن ششم و هفتم، بسیار ناچیز است.

به جز میزان استفاده از ابیات تزئینی، دو تفاوت عمده‌ی دیگر در بهره‌گیری از شعر در نثر بیهقی و نثر فنی قرن ششم و هفتم وجود دارد:

- در نثر بیهقی نام غالب شاعران فارسی ذکر می‌شود و از ۱۳ قطعه شعر فارسی با ۳۲۵ بیت، فقط نام شاعر دو قطعه شعر فارسی با مجموع ۶ بیت ذکر نشده است، یعنی ۱۵ درصد از کل قطعه شعرهای فارسی و کمتر از دو درصد از کل ابیات فارسی: دو بیت از شاعر بی‌نام نیشابوری در سوگ حسنک وزیر (بیهقی، ۱۳۹۰: ۲۳۰) و چهار بیت در وصف جلوس امیر ابراهیم و میمنت آن (همان: ۴۱۳). از ۵۲ قطعه‌ی عربی موجود در این کتاب نیز نام شاعر چهارده قطعه ذکر نمی‌شود (۲۶ درصد از قطعات عربی با مجموع ۲۴ بیت از ۱۳۵ بیت عربی).

این در حالی‌ست که در تاریخ جهانگشای جوینی که از آثار نثر فنی و تاریخی قرن هفتم است، نام شاعر غالب اشعار فارسی و عربی‌ای که در مقام آرایش متن ذکر شده‌اند، دیده نمی‌شود. این عدم تمایل به ذکر نام شاعران در متون غیرتاریخی به نهایت خود می‌رسد، به گونه‌ای که در مرزبان‌نامه‌ی وراوینی جز یک مورد از احمد غزالی، نام شاعر هیچ قطعه‌ای پیدا نیست (وراوینی، ۱۳۸۹: ص ۱۱).

- هیچ نمونه‌ی شعری -چه فارسی و چه عربی، چه مستند و چه آرایشی- در تاریخ بیهقی بدون واسطه‌ی لفظی بیان نمی‌شود. این به آن معناست که یا نام شاعر ذکر می‌شود یا با استفاده از الفاظی نظیر «شعر:...»، «و الابیات:...»، «و شاعر نیکو می‌گوید، شعر:...»، «چنان که شاعر گفته است:...» خواننده برای تغییر متن از نثر به نظم آماده می‌شود؛ حال آن که در تاریخ جهانگشای جوینی غالب شواهد زینتی شعری -چه فارسی و چه عربی- بدون واسطه از پی نثر آمده‌اند. در متون فنی اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم، ورود

شواهد آرایشی شعری به نثر به گونه‌ای است که گویی شعر در ادامه‌ی نثر است و فاصله‌ای میان آن‌ها نیست. این شکل از تضمین در نثر، آن هم بدون واسطه‌ی لفظی، کامل‌ترین نوع آن در سبک فنی به شمار می‌رفت (ظفری، ۱۳۷۱: ۲).

۳. حضور اسکافی در تاریخ بیهقی

بیهقی در سه جا از تاریخ خود از بوحنیفه اسکافی نام می‌برد:

الف) در زمان سلطنت فرخزاد: «درین روزگار که تاریخ را اینجا [یعنی به آغاز سلطنت مسعود غزنوی] رسانیده بودم، مرا صحبت افتاد با استاد بوحنیفه اسکافی و شنوده بودم فضل و ادب و علم وی سخت بسیار... در میان مذاکرات وی را گفتم: هر چند تو در روزگار سلطانان گذشته بودی که شعر تو دیدندی و صلت و نواخت مر ترا کمتر از آن دیگران نبود... و امروز... [عصر سلطنت فرخزاد غزنوی] اما بازار فضل و ادب و شعر کاسدگونه می‌باشد و خداوندان این صنعت محروم... خاصه مردی چون بوحنیفه که کمتر فضل وی شعر است و بی‌اجری و مشاهره درس ادب و علم دارد و مردمان را رایگان علم آموزد» (بیهقی، ۱۳۹۰: ۳۲۴). چنان که از فحوای کلام بیهقی پیداست، اسکافی در این زمان هنوز کشف نشده است و عصر، عصر رونق شاعری نیست؛ ولیکن بیهقی برای او آینده‌ای درخشان پیش‌بینی، یا کمینه آرزو می‌کند (همان: ۳۳۱). همین جاست که «همکاری» بیهقی و اسکافی آغاز می‌شود: «وی را گفتم: ... اکنون قصیده‌ای بیاید گفت و آن گذشته [یعنی بر تخت نشستن مسعود از پس محمود] را به شعر تازه کرد تا تاریخ بدان آراسته گردد. وی این قصیده بگفت و نزدیک من فرستاد... و پس از این بر فضل وی اعتماد خواهم کرد تا آنچه مرا بیاید از اشعار که فراخور تاریخ باشد، بخواهم» (همان: ۳۲۴).

ب) در عصر ابراهیم غزنوی که سلطان جویای اسکافی می‌شود: «چون تخت ملک به خداوند سلطان معظم ابراهیم رسید، به خط فقیه بوحنیفه چند کتاب دیده بود و خط و لفظ او را پسندیده و فال خلاص گرفته، چون به تخت ملک رسید، از بوحنیفه پرسید و شعر خواست، وی قصیده‌ای گفت و صلت یافت و بر اثر آن قصیده‌ای دیگر درخواست، و شاعران دیگر پس از آنکه

هفت سال بی‌تربیت و بازجست و صلت مانده بودند [اشاره به سال‌های سلطنت فرخزاد غزنوی] صلت یافتند. بوحنیفه منظور گشت، و قصیده‌های غراً گفت، یکی از آن این است، قصیده، الخ» (همان: ۴۱۶). در این جا دو قصیده از اسکافی نقل می‌شود که «سفارش» بیهقی نیست. بنا بر قول بیهقی در این بخش می‌بینیم که اولین بارقه‌های درخشش اسکافی در درگاه غزنوی، در همین عصر سلطان ابراهیم رقم می‌خورد و با قصیده‌ی او کسادی بازار شعر و شاعری در آن عصر می‌شکند. اینکه آیا بیهقی در حضور اسکافی در دربار سلطان ابراهیم نقش داشته یا نه، از فحوای کلام او مشخص نیست، ولیکن در اینجا بیهقی از پیش‌بینی درست خود درباره‌ی اسکافی می‌گوید: «و فالی زده بودم که چون بی‌صلت و مشاھرہ این چنین قصیده گوید، اگر پادشاهی به وی اقبال کند، بوحنیفه سخن به چه جایگاه رساند! الفال حق، آنچه بر دل گذشته بود، بر آن قلم رفته بود» (همان: ۴۱۶). اصرار بیهقی بر ذکر دو قصیده‌ی بلندبالا از اسکافی در این قسمت از کتاب را می‌توان ناشی از تفاخر او بر تیزبینی و آینده‌دانی‌اش دانست، که یعنی آن که من از او شعر خواستم، حال مدح سلطان می‌گوید و اینگونه محکم می‌گوید: «این دو قصیده با چندین تنبیه و پند نبشته آمد. و پادشاهان محتشم و بزرگ ماجد را چنین سخن باز باید گفت، درست و درشت و پند، تا نبشته آید» (همان: ۴۲۴).

ج) بعد از مرقوم کردن جزئیات جنگ دند/نقان (رخداد: ۴۳۱ هـ. ق.) و پادشاهی طغرل، بیهقی بار دیگر با اسکافی همکاری می‌کند و از او می‌خواهد که قصیده‌ای در یادداشت آن ایام بنگارد: «و در آن روزگار که به غزنین باز آمدیم با امیر، و کس را دل نمانده بود از صعبی این حادثه و خود بس بقا نبود این پادشاه بزرگ را، رحمه الله علیه... کس را نیافتم از شعرای عصر که درین بیست سال بودند اندرین دولت که بخواستم، تا اکنون که این تاریخ اینجا رسانیدم از فقیه بوحنیفه، ایده الله، بخواستم و وی بگفت و سخت نیکو گفت و بفرستاد و کلّ خیر عندنا من عنده. و کار این [فاضل] برین بنماند، و فال من کی خطا کند؟» (همان: ۶۷۹). در این جا بار دیگر بیهقی به پیشگویی خود مباحثات می‌کند، چرا که بوحنیفه‌ی اسکافی در این زمان به ارج و مقامی در درگاه ابراهیم رسیده است: «و عنایت عالی چندین تربیت یافت و صلت‌های گران استد و شغل اشراف ترنک بدو مفوض شد، و به چشم خرد به ترنک نباید نگرست که نخست ولایت خوارزمشاه آلتونتاش بود، رحمه الله علیه» (همان: ۶۷۹).

۴. نقش اسکافی در تاریخی بیهقی: نویسندگی مشترک

ابتکاری برای پل زدن میان متن آرایبی با شعر و استناد به شعر

پیش‌تر اشاره شد که حضور ابیات عربی و فارسی در تاریخ بیهقی یا از جهت سندیت تاریخی‌ست و یا برای آرایش متن. سندیت تاریخی ابیات در پیوستگی سروده شدن آن‌ها با واقعه‌ای‌ست که مورخ روایت می‌کند. فرضاً در داستان حسنک وزیر، پس از شرح ماجرای ابن بقیت الوزیر و بر دار کشیدن او توسط عَضُد الدوله، چنین می‌آید «و در مرگ او این ابیات بگفتند، شعر:...» که از پی این مقدمه، ۲۱ بیت از ابن الانباری ذکر می‌شود (همان: ۲۳۶). پر واضح است که این ابیات سندیت تاریخی دارند، چرا که متأثر از آن حادثه‌اند و در وصف آن خلق شده‌اند. از نمونه‌های ابیات آرایشی تاریخ بیهقی می‌توان به شش بیت از رودکی در همان داستان حسنک اشاره کرد که از باب انذار و تعلیم، و برای آرایش، به متن آمده‌اند:

«رودکی گوید:

به سرای سپنج مهمان را
دل نهادن همیشگی نه رواست
زیر خاک اندرون‌ت باید خفت
گرچه اکنونت خواب بر دیباست
با کسان بودن‌ت چه سود کند؟
که به گور اندرون شدن تنهاست
یار تو زیر خاک، مور و مگس
بَدَل آنکه گیسوت پیراست
آنکه زلفین و گیسوت پیراست
گرچه دینار یا درمش بهاست
چون ترا دید، زردگونه شده
سرد گردد دلش، نه نابیناست

چون ازین فارغ شدند، بوسهل و قوم از پای دار بازگشتند و حسنک تنها ماند، چنانکه تنها آمده بود از شکم مادر» (همان: ۲۲۹).

اگر ابیات تزئینی را وسیله‌ای برای زیباسازی متن، و ابیات تاریخی را راهی برای تقویت سندیت آن بدانیم، بیهقی با پیش گرفتن نویسندگی مشترک و درج دو قصیده از اسکافی، یکی در وصف به سلطنت رسیدن مسعود غزنوی و دیگری در ذکر شکست دندانقان، مرز میان «آرایش متن با شعر» و «مستند کردن متن با ابیات» را درنور دیده و نمونه‌ای نادر را در همنشینی نظم و نثر در ادبیات فارسی خلق کرده است. با توجه به ادعان بیهقی به سفارش شعر به اسکافی برای درج در تاریخش، باید همکاری ابوالفضل و بوحنیفه را اولین نمونه از نویسندگی مشترک (استیلینجر، ۱۹۹۸) در ادب فارسی دانست. ابوالفضل بیهقی این شعرها را هم بخشی از «تاریخ» می‌داند و هم «آرایش» آن: «اکنون قصیده‌ای ببايد گفت و آن گذشته را به شعر تازه کرد تا تاریخ بدان آراسته گردد» (همان: ۳۲۴). او همچنین بر تاریخی بودن این ابیات و سندیت آن‌ها صحنه می‌گذارد: «و پس از این بر فضل وی اعتماد خواهم کرد تا آنچه مرا ببايد از اشعار که فراخور تاریخ باشد، بخواهم» (همان: ۳۳۱). بیهقی در انتهای قصیده‌ای که در یادبود شکست دندانقان از اسکافی طلب کرده نیز می‌نویسد: «این سخن دراز می‌شود، اما از چنین سخنان با چندان صنعت و معنی کاغذ تاجی مرصع بر سر نهاد» (همان: ۶۸۵)، و به این ترتیب علاوه بر سندیت تاریخی این قصیده، وجه آرایشی آن را نیز موکد می‌کند. با آنکه همچنان برداشتی دیرینه و رمانتیک از نویسندگی تک‌نفره، در ادبیات، فلسفه و نقد مدرن و پست‌مدرن - برای تضمین ماندگاری نویسنده و تثبیت امضای او در مقام هویتی یک‌پارچه - سال‌هاست مقبول همگان است (گوتبورت، ۱۹۹۸: ۱۸)، بیهقی حدود ۱۰۰۰ سال پیش، با تواضع و گشودگی از شاعری دعوت به همکاری می‌کند و روایت خود را از تاریخ، با شعر او مستندتر و زیباتر می‌کند.

نتیجه‌گیری:

شروع به کارگیری تزئینی ابیات در متون ادبی فارسی، به تاریخ بیهقی برمی‌گردد. بنا بر آن چه رفت، اشعار به کار رفته در تاریخ بیهقی یا تزئینی‌اند، یا سندیت تاریخی دارند. در این میان اما دو قصیده از اسکافی با مجموع ۱۷۰ بیت که برابر با ۳۶ درصد از کل ابیات مذکور در تاریخ بیهقی‌ست، این دو سر را به هم متصل، و شکلی نو در به کارگیری استشهاد در ادب فارسی می‌سازد. همکاری اسکافی و بیهقی در خلق نثر و شعر، میان «آرایش با» و «استناد به» اشعار،

ارتباطی بدیع به وجود آورده است که ورای زیبا بودن یا نبودن اشعار اسکافی، می‌توان آن را شیوه‌ای منحصر به فرد در آفرینش متن خلاقه‌ی فارسی دانست. همکاری یک مورخ و یک شاعر برای تقویت متن از لحاظ استناد تاریخی، و تزیین آن، آنگونه که در نویسندگی مشترک بیهقی و اسکافی شاهد آن هستیم، در تاریخ ادبیات ما بسیار نادر است و نگارنده‌ی این مقاله نمونه‌ای سابق بر آن نیافته است.

منابع

- اختر، محمد سلیم (۱۳۵۷)، *ابوحنیفه اسکافی غزنوی*، نشریه یغما: شماره‌ی ۳۵۹
- استرآبادی، میرزا مهدی خان (۱۳۴۱)، *دَره نادره*، به اهتمام جعفر شهیدی، تهران: انجمن آثار ملی
- اوحدی بلیانی، تقی‌الدین محمد بن محمد (۱۳۸۹)، *عرفات العاشقین و عرصات العارفین*، به کوشش ذبیح‌الله صاحبکاری و آمنه فخر احمد، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب
- بازوَرث، سی. ای. (۱۳۸۵)، *تاریخ غزنویان*، تهران: امیرکبیر
- بازوَرث، سی. ای. (۱۳۸۴)، *شواهد شعری در تاریخ مسعودی*، ترجمه‌ی احمد سمیعی، نشریه‌ی نامه‌ی فرهنگستان: شماره‌ی بهار
- بهار، محمدتقی (۱۳۴۹)، *سبک‌شناسی*، تهران: امیرکبیر
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۹۰)، *تاریخ بیهقی*، به کوشش محمد جعفر یاحقی و مهدی سیدی، تهران: سخن
- پوپ، آرتر (۱۳۸۷)، *سیری در هنر ایران*، زیر نظر سیروس پرهام، تهران: علمی و فرهنگی
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، *لغتنامه دهخدا*، تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران
- رازی، امین احمد (۱۳۴۰)، *هفت اقلیم*، با تصحیح و تعلیق جواد فاضل، تهران: علی اکبر علمی
- سنایی، مجدود بن آدم (۱۳۸۰)، *دیوان سنایی غزنوی*، تهران: سنایی
- سنایی، مجدود بن آدم، *کارنامه بلخ*، به تصحیح محمد تقی مدرس رضوی
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۷)، *سبک‌شناسی نثر*، تهران: میترا
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۹)، *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران: فردوس
- عروضی سمرقندی، علی نظامی (۱۳۲۷)، *چهار مقاله*، به کوشش دکتر محمد معین، هلند: بریل لیدن
- عوفی، محمد (۱۳۶۱)، *لباب‌الباب*، تهران: کتابفروشی فخر رازی
- فروزانفر، محمدحسن (۱۳۸۷)، *سخن و سخنوران*، تهران: زوآر
- هدایت، رضا قلی بن محمد هادی (۱۳۸۲)، *مجمع الفصحاء*، به کوشش مظاهر مصفا، تهران: امیرکبیر
- وراوینی، سعدالدین (۱۳۸۹)، *مرزبان‌نامه*، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: صفی‌علیشاه

• ولی‌الله، ظفری (۱۳۷۱)، تضمین شعر در کلیله و دمنه، نشریه‌ی معارف: شماره‌ی ۲۶

- Gutbrodt, Fritz (۱۹۹۸), *Joint Ventures Authorship, Translation, Plagiarism*, Bern: Peter Lang AG, European Academic Publishers
- Mako Hill, Benjamin (۲۰۰۳), *Collaborative Literary Creation and Control*, Hampshire College
- Martha Woodmansee, Peter Jaszi (۱۹۹۴), *The construction of Authorship*, North Carolina: Duke University Press
- Stilling, Jack (۱۹۹۱), *Multiple authorship and the myth of solitary genius*, New York: Oxford University Press, Inc.
- “SANJAR, *Aḥmad B. Malekšāh* – Encyclopaedia Iranica.” Iranicaonline.org
- “*FARROKZĀD, ABŪ ŠOJĀ*’ – Encyclopaedia Iranica.” Iranicaonline.org

فهرست تمام اشعار موجود در تاریخ بیهقی بر اساس کارکرد:

- ص ۱ / ۶۸ بیت / عربی / شاعر: ذکر نشده / تزئینی
- ص ۱ / ۷۷ بیت / عربی / شاعر: ذکر نشده / تزئینی
- ص ۲ / ۱۰۰ بیت / عربی / شاعر: عتّابی / تزئینی
- ص ۲ / ۱۰۰ بیت / عربی / شاعر: پسر رومی / تزئینی
- ص ۴ / ۱۰۰ بیت / فارسی / شاعر: رودکی / تزئینی
- ص ۱ / ۱۰۴ بیت / عربی / شاعر: ذکر نشده / تزئینی
- ص ۱ / ۱۰۴ بیت / عربی / شاعر: ذکر نشده / تزئینی
- ص ۵ / ۱۱۳ بیت / فارسی / شاعر: لبیبی / تزئینی
- ص ۲ / ۱۱۴ بیت / فارسی / شاعر: ناصر بغوی / تاریخی
- ص ۱ / ۱۱۵ بیت / عربی / شاعر: ذکر نشده / تاریخی
- ص ۲ / ۱۱۵ بیت / عربی / شاعر: ذکر نشده / تاریخی
- ص ۲ / ۱۴۳ بیت / عربی / شاعر: ذکر نشده / تاریخی
- ص ۴ / ۱۶۶ بیت / عربی / شاعر: بوسهل زوزنی / تاریخی
- ص ۲ / ۲۲۸ بیت / عربی / شاعر: ذکر نشده / تزئینی
- ص ۲ / ۲۳۰ بیت / فارسی / شاعر: یکی از شعرای نیشابور / تاریخی
- ص ۱ / ۲۳۱ بیت / عربی / شاعر: عبدالله زبیر / تاریخی
- ص ۲ / ۲۳۲ بیت / عربی / شاعر: ابن سلمی / تاریخی
- ص ۱ / ۲۳۲ بیت / عربی / شاعر: ابن سلمی / تاریخی
- ص ۲ / ۲۳۴ بیت / عربی / شاعر: مرد بصری / تاریخی
- ص ۲۳۵ تا ۲۳۶ / ۲۱ بیت / عربی / شاعر: ابن الانباری / تاریخی
- ص ۱ / ۲۳۷ بیت / عربی / شاعر: سدیف / تاریخی
- ص ۱ / ۲۳۸ بیت / عربی / شاعر: ذکر نشده / تزئینی
- ص ۱ / ۲۴۸ بیت / عربی / شاعر: ذکر نشده / تزئینی
- ص ۳ / ۲۴۹ بیت / عربی / شاعر: بوالفتح بُستی / تاریخی
- ص ۲ / ۲۷۱ بیت / عربی / شاعر: ذکر نشده / تزئینی
- ص ۱ / ۲۸۳ بیت / عربی / شاعر: حطیئه / تاریخی

- ص ۲۸۴ / ۱ بیت / عربی / شاعر: متنبی / تزئینی
- ص ۲۸۴ / ۳ بیت / عربی / شاعر: ابو عتاهیه / تزئینی
- ص ۲۸۵ / ۴ بیت / فارسی / شاعر: رودکی / تزئینی
- ص ۳۲۰ / ۱ بیت / عربی / شاعر: بختری / تزئینی
- ص ۳۲۴ / ۱ بیت / عربی / شاعر: متنبی / تزئینی
- ص ۳۲۴ تا ۳۳۱ / ۹۶ بیت / فارسی / شاعر: اسکافی / تاریخی-تزئینی
- ص ۳۸۵ / ۱ بیت / عربی / شاعر: ناشناس / تزئینی
- ص ۳۹۹ / ۱ بیت / عربی / شاعر: بونصر مشکان / تاریخی
- ص ۳۹۹ / ۲ بیت / عربی / شاعر: پسر رومی / تزئینی
- ص ۳۹۹ تا ۴۰۰ / ۶ بیت / فارسی / شاعر: رودکی / تزئینی
- ص ۴۰۹ / ۲ بیت / عربی / شاعر: ناشناس / تزئینی
- ص ۴۱۰ / ۱ بیت / عربی / شاعر: متنبی / تزئینی
- ص ۴۱۱ / ۲ بیت / فارسی / شاعر: دقیقی / تزئینی
- ص ۴۱۱ / ۵ بیت / عربی / شاعر: ناشناس / تزئینی
- ص ۴۱۱ تا ۴۱۲ / ۱۴ بیت / فارسی / شاعر: ابوطیب مصعبی / تزئینی
- ص ۴۱۲ / ۱ بیت / عربی / شاعر: ذکر نشده / تزئینی
- ص ۴۱۳ / ۴ بیت / فارسی / شاعر: ذکر نشده / تزئینی
- ص ۴۱۶ تا ۴۲۴ / ۳۵+۴۴ بیت / شاعر: اسکافی / تاریخی
- ص ۴۲۵ تا ۴۲۶ / ۱۷ بیت / عربی / شاعر: متنبی / تزئینی
- ص ۴۲۷ / ۹ بیت / فارسی / شاعر: دقیقی / تزئینی
- ص ۴۴۹ / ۱ بیت و ۱ مصرع / عربی / شاعر: ذکر نشده / تزئینی
- ص ۴۴۹ / ۳ بیت / عربی / شاعر: ذکر نشده / تزئینی
- ص ۴۵۲ / ۴ بیت / عربی / شاعر: ذکر نشده / تاریخی
- ص ۴۵۴ / ۱ بیت / عربی / شاعر: ذکر نشده / تزئینی
- ص ۴۵۵ / ۳ بیت / عربی / شاعر: بوالمظفر جمجی / تاریخی
- ص ۴۹۲ / ۲ بیت / عربی / شاعر: بواسحق / تزئینی
- ص ۴۹۷ / ۱ بیت / عربی / شاعر: متنبی / تزئینی
- ص ۵۰۶ / ۱ بیت / فارسی / شاعر: معروفی بلخی / تزئینی
- ص ۵۱۴ / ۱ بیت / عربی / شاعر: ذکر نشده / تزئینی

- ص ۵۵۸ / ۲ بیت / عربی / شاعر: ذکر نشده / تزئینی
- ص ۶۳۴ / ۴ بیت و ۱ مصرع / عربی / شاعر: بوسهل زوزنی / تاریخی
- ص ۶۳۴ / ۴ بیت / عربی / شاعر: قاضی منصور / تاریخی
- ص ۶۳۴ / ۴ بیت / عربی / شاعر: بوسهل زوزنی / تاریخی
- ص ۶۳۵ / ۲ بیت / عربی / شاعر: قاضی منصور / تاریخی
- ص ۶۳۶ / ۲ بیت / فارسی / شاعر: مسعود رازی / تاریخی
- ص ۶۴۰ / ۱ بیت / عربی / شاعر: ذکر نشده / تاریخی
- ص ۶۴۱ / ۴ بیت / عربی / شاعر: مظفر قائنی / تاریخی
- ص ۶۴۱ / ۲ بیت / عربی / شاعر: بوالعباس ضبی / تاریخی
- ص ۶۴۲ / ۳ بیت / عربی / شاعر: ابونواس / تزئینی
- ص ۶۴۲ / ۱۲ بیت / فارسی / شاعر: رودکی / تزئینی
- ص ۶۷۹ تا ۶۸۵ / ۷۴ بیت / شاعر: اسکافی / تزئینی - تاریخی
- ص ۷۱۶ / ۱ بیت / عربی / شاعر: بوالفتح بُستی / تزئینی
- ص ۷۱۷ / ۱ بیت / عربی / شاعر: بوتمام / تزئینی
- ص ۷۲۹ / ۲ بیت / فارسی / شاعر: عنصری / تاریخی